

نوای معارك

(حصه ٤)

سردار دوست محمدخان و برادرانش هر گاه از نوشته سردار عطا محمد خان واقف شدند از روی مصلحت وقت شاهد وزارت سردار عطا محمدخان در آغوش اقبال خود جاداده بموجب قسم کلام الله هم اتفاق شدند و سردار عطا محمدخان شاهزاده جهانگیر بجای خود مشورت نموده دام حبه و فریب بازی بچپته گرفتاری سردار دوست محمدخان و برادرانش در راه مدعی گسترده شاهزاده جهانگیر را از حرکت مقابله سردار موصوف منع مطلق نموده بود که گری که بناخن خلاص شود حاجت دندان نیست دشمن که بعبله و فریب گرفتار شود احتیاج جنگ و جدال نیست و تدبیری که چپته گرفتاری سردار ممدوح و برادرانش نموده بود تماماً در خلوت که خالی از اغیار بود به شهزاده جهانگیر حالی نموده بالش استراحت بزی سرش گذاشته اطمینان او نمود سردار عطا محمدخان خود از سیادان کارخانه فضا و قدر غافل که چه نحو دام در راعش انداخته اند هر گاه سردار دوست محمدخان و برادرانش بموجب عهد انجام و قسم کلام الله شاهزاده سلطان علی بخاطر جمع معه حشم داخل کابل گردیده احدی از شهزاده جهانگیر و سردار عطا محمدخان متعرض و مزاحم حال سردار دوست محمدخان و برادرانش نگردیده ظهور ایشان معنی علاوه نشفی بغض خاطر سردار دوست محمدخان شده و در شهر کابل برج عمارت اشرف الوزرا وزیر فتح خان اقامت گرفته روز دیگر سردار عطا محمدخان کمان تزییر و فریب بازی را از گوش تابگوش زه نموده و تبر حبله وری در چله انداخته مستعد زدن نشانه مجوزه گردیده لیکن سردار دوست محمدخان به مجرد رسیدن کابل بوئی از فلبته ننگ حبله وری و فریب بازی سردار عطا محمدخان برده بود سردار عطا محمدخان چنان نموده بود که در سرای خود خروارهای باروت در کوزه بر زمین مدفون ساخته مطمح نظر داشت که سردار دوست محمدخان و برادرانش را بطریق ضیافت و مهمانداری طلبیانیده در سرای محل باروت مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود در وقت تناول طعام باروت را آتش داده خواهد شد که احدی از سردار ممدوح و برادرانش ازین آتش جان سلامت نخواهد برد چون سردار دوست محمدخان که سابق ازین معنی اطلاع یافته بود دعوت سردار عطا محمدخان را که عین عداوت بود قبول نکرده بیغامش فرستاد که اولاً ایشان تشریف فرمای گردیده مشرف سلام شهزاده سلطان علی شوند که عطای خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت بسیار ضیافت های یکدیگر نوش جان خواهیم نمود و سردار دوست محمدخان از خدنک حبله وری عطا محمدخان به شهزاده سلطان علی اطلاع داده بنای گرفتاری او ساخته بودند. هر گاه سردار عطا محمدخان بامید نوازش خلعت وزارت مشرف استیلام شهزاده سلطان علی گردیده ساعتی شمع افروز خلوت گردیده بعد شهزاده ممدوح حکم عطای خلعت داده سردار پیر محمدخان برادر سردار دوست محمدخان که در میان عهد پیمان و قسم کلام الله نبود بقیه خلعت سنگین معجغه مرصع آورده پیش سردار عطا محمدخان گذاشته و بدست خود خلعت وزارت را به سردار عطا محمدخان پوشانیده عندلیب زبان را در گلزار مبارک بادی مترنم ساختند. و وقت زدن جغه مرصع در سر عطا محمدخان

سردار پیرمحمدخان اورا از سر گرفته بسرزمین زد و رفتاری را آواز داده سردار عطاءمحمد خان را با خلعت وزارت با کمند ذلت بسته چون گوسفند بر زمین انداختند. بعد خنجر آبدار کمر خود کشیده رشه شمع نور بصارتش منقطع ساختند و در حبس گرفتار نمودندش در صورت این واقعه در شهر کابل نوایره آتش شور و شرعله و در گردیده سردار دوست محمد خان در شهر منادی امین و امان گردانیده با نطفای نوایره شور و شریرداخت و جمع آوری لشکر نموده رخ نهاد بالاحصار کابل شد که شهزاده جهانگیر را اسیر و دستگیر نماید و بالاحصار را چون نقطه بر کار سخت محاصره نمود و مدت چهل روز مابین شهزاده جهانگیر سردار دوست محمد خان جنگ در وای بوده آخر سردار دوست محمد خان برج قلعه بالاحصار را نقب زنی نموده در آن خروارهای باروت انداخته آتش داد که برج مذکور چون کماندازی بره و او پدید بعد منهدم شدن برج مذکور شهزاده جهانگیر جهان را بر خود تازیك دانسته در نصف شب از دریچه بالاحصار برآمده روی در فرار نهاد و سردار دوست محمدخان جرعه نوش باده فتح و فبروزی گردید بقارهای شادبانه چنان بلند آواز نمود که صدایش در کسب گردون بیلواری پیچیدن گرفت و چند روز متواتر اسان جشن برپای بود و مرارت جنگ مبارزین اشجین را با مسکین عطی خالغ آخره و بخشهای متکثره شیرین کلام نمود از آنجا که سردار عطاءمحمد خان بقنضای (من عمل صالحاً فلسفه) (ومن اساء فعله) در بدی نفس خود گرفتار آمده چ - راغ دیده بصارت خود را از تند باد آفت اصواب خاموش ساخت و یای راحت را در سلطه حبس گرفتار نمود نغم بدی کاشتن و چشم بکی داشتن کار خردمندان نیست سعدی .

هرآنکه نغم بدی کشت و چشم بکی داشت در م - اغ بپنده بخت و خیال باطل بست از آنجا که کوری اشرف الوزراء وزیر فتح خان اگر چه از تقدیرات از لشوم اعمالش بود لیکن شهرکار کمال و مصلحتی نظر علی شعور بسبب ساعی و مشورت کننده بود که از دست سردار دوست محمدخان در این داردینا با انتقام رسد .

در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات

و جنگ نمودن با سردار دوست محمدخان و هزیمت یافتن او و کشتن

وزیر فتح خان را بگوناگون عذاب و باز رفتن جا نپ هرات

شهر یار قلم که سریر آرای افلیح سخن و ریست در میدان مدعی چنین لوای بیان می افرازد که چون شهزاده کامران بندگیان شاه محمود شاه و الدماجد خود را ب - رتخت سلطنه هرات جلوس داده خود بجمعی عسا کر از هرات بقطع مراحل و منازل رونق افزای قندهار گردیده از شنیدن خبر وحشت اثر کوری و گرفتاری سردار عطاءمحمد خان و مفروزی شهزاده جهانگیر خلف خود در اضطراب و بیقراری آمده بجمعی هشتاد هزار لشکر و اسباب مجاربه از اتواب و غیره از احمد شاهی بعزم مقابله سردار دوست محمدخان روانه کابل گردیده و سردار پردل خان که در حضور شاهزاده کامران در حبس مبتلائی بود به رفاقت حریفان از قندهار گریخته رفت هر چند تلاش گرفتاری او بسیار نمودند لیکن

تبرجسته باز نیامد، چون بسبب گریختن سردار پردل خان بر اشرف الوزراء وزیر فتح خان سخت پیره و چوکی مقرر شده آخر شاهزاده کامران وزیر مذکور را بهمراهم کابل طرف کابل برده و چون شاهزاده ممدوح در منزل بینی با دام منزل انداز گردیده بعد بخوانین هر يك يار محمد خان و عطاء محمد خان الكوزائي و عبدالمجيد خان يار كزائي و غيره امراء خود را حاكم اعضاء بری وزیر فتح خان داده بسبب هميشگه مابين خوانين و امراي مذکور و سردار دوست محمد خان و برادرانش طریق مخالفت و عناد ابدالابد واقع بوده باشد خوانين مذکور بموجب حکم شاهزاده کامران اعضای وزیر مذکور را هر يك جدا گانه بریدند. عبدالمجيد خان که خود بینی بریده بود بر بینی خود هم پیش بینی نسکرده بینی وزیر مذکور بریده. باین همه عذابها وزیر فتح خان را کشتند چون سردار دوست محمد خان که در کابل بود بدریافت اینچنین مرگت وزیر موصوف در جوش و خروش آمده بجمعیت لشکر سه چهار هزار بزم مقابله شاهزاده کامران از کابل روانه گردیده در عرض راه مابين کابل خود را بر حشم شاهزاده کامران رسانیده. لیکن لشکر سردار ممدوح قدری قلیل و از شاهزاده معظم الیه بسیاره لشکر سردار موصوف بمعاينه جمعیت موفوره شاهزاده کامران در هراس بلکه مستعد فرار گردیدند. سردار دوست محمد خان پشاه شده این حالت لشکر خود بسر خود بر لشکر خود چوکی و پشم مبادا که مبادا فراری شوند ازینجا که سردار ممدوح بمقتضای الحرب خدمت اولی قادیبری ساخته ممراسلات خود را باسم جمع خوانين شاهزاده کامران باین مضمون نوشته فرستاد. چون ممراسلات آنعالیجاهان که در خصوص معذرت اشرف الوزراء وزیر فتح خان و اعضای اشرف الوزراء بموجب حکم شاهزاده کامران ظالم خدا تا ترس درین حرکت اسباب نسبت بوزیر ممدوح که از ایشان صادر شده اراختیار ایشان بیرون و محض بزور ظالم کامران بوده بر آن عالیجاهان هیچ حرف نیست تقدیرات قدر چنين شيوه انانیت فرار دادی که فتنه گری شاهزاده کامران که نوشته بودند با یقاي آن پردازند که وقت همین است والا هر چه با داباد فتح و نصرت بر بسیاری و کمی حشم نیست و بر طبق مضمون کلیمه فتنه فتنه غلبت فتنه کثیره (بذن الله) دابلی است ساطع و در صورت ایقاي قرارداد باعث ازدیاد محبت و اتحاد خواهد بود. فقط. سردار دوست محمد خان ممراسلات مذکور بمضمون صدر نوشته بدست هر کاره جانب خوانين و امراي شاهزاده کامران ابلاغ داشته و از قضای کردگار هر کاره سردار ممدوح بدست چوکی شاهزاده محترم الیه معه کاغذان گرفتار آمده و او را معه ممراسلات بحضور شاهزاده کامران حاضر نمودند. چون شاهزاده ممدوح از مضمون ممراسلات واقف گردیده از خوانين و امراي خود متشکمی شده و در هراس بوده که مبادا از دست خوانين خود گرفتار شوم آخر شبی سردار دوست محمد خان معه پانصد سوار جراز و چهار عرابه توب بر يك کوه بالا رفته ناگهانی شلک اتواب متواتر نموده که بسکیبارگی در لشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده سر اسیمه شدند. بعد ساعتی خویشان داری نموده مستعد و آماده مقابله گردیدند و نقره جنگ بلند آواز ساختند و شلک اتواب کردند و مورچل جنگ شروع نمودند تا آنکه شهبسوار عرصه فلك اعنی آفتاب عالمتاب از ترددان روز در خیام شام منزل انداز گردیده آتش جنگ از طرفین انطفا پذیرفت چون شب

شد شاهزاده کامران در ظاهر با خوانین خود صلاح و مشورت شب‌خونی نمود و در باطن از بس خیال و اطمینان سررشته احتیاط از دست داده از خوف امرای خود که مبادا گرفتار نموده بدست سردار دوست محمد خان بدهند شب‌شب پس خبز معرکه فرار کرده از راه هزاره برابر رخ نهاد هرات و چون زاغ شب از خوف شتقار زرین چنگ آفتاب روی در فرار نهاد. روز روشن گردید سردار دوست محمد خان از ماجرای گریز شاهزاده کامران با خبر شده هرگز باعتبار نیاورده که آیا چون شد که شهزاده مدوح باین همه جمعیت لشکر بی چنگ چنگ فرار نواخته باشد تا آنکه جواسیس فرستاده تصدیق این خبر ساخت بعده سردار موصوف در لشکر گاه شاهزاده رفته دید که میدان مصاف صاف افتاده و چیزی که اسباب از خیام و غیره در آن میدان افتاده بود همه را بدست یغمای آورده مظفر و منصور بر گردیده شلک انواب فتح مندی نمود و نقاره‌های فیروزی بلند آواز ساخت و فتح نامچات بهارات رنگین و استعارات دلگسزین جانب کابل و برادران خود هر یک سردار کهندل خان و شبردل خان و رحمدل خان و مهردل خان که در قلمه مصروف بودند نوشته فرستاد و خود مراجعت فرمای کابل گردیده سرداران مدوح بعد ورود فتح نامچات ابواب فتح و مسرت بر چهره حال فرخنده فال خود کشاده جمع آوری لشکر نموده آمده داخل قندهار شدند و از موافقت کامرانی احمدشاهی شیرین کام گردیدند و نقاره دور دور ریاست و حکمرانی سردار در ملک خراسان بلند آواز گردید و روز بروز چراغ حکومت سرداران در شبستان خراسان روشن گردید و وقوع این واقعه مطابق سنه ۱۲۳۴ هـ میباشد.

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و طلبانیدن بندگان

شاه شجاع الملک را از لودیانه و داخل شدن شاه در پشاور و جنگ نمودن با سردار محمد عظیم خان و هزیمت یافتن شاه در رسیدن شهزاده محمد تیمورشاه

رتال جامع علوم اسلامی
در شکار یونان

سردار قلم عظیم الوفا که ناظم کشمیر و ولایت سخن وری است در این نظام ولایت مدعی چنین میبرد از آنکه سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر بسبب سوز و گداز مقدمه اشرف الوزرا و وزیر فتح خان صلاح کار خود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک دیده و در میزان فکر خود سنجیده و کلاه و عرائض خود را مشعر گوناگون شرائط خدمتگذاری و فرمان برداری و عهدبیمان موثق نوشته به پیشگاه شاه مدوح جانب لودیانه روانه نمود شاه موصوف اگر چه در دارالامان لودیانه زیر سایه عاطفت سرکار آنکس میسه بهادر فارغ البال اوقات حیات مستعار بکمال انبساط و خرمی بسر می آورد لیکن معشوقه سلطنت و شهریاری نه چنان معشوقی است که کسی عمداً زوصال او با او امتناع ورزد. شاه مدوح را همیشه صورت شاه سلطنت و فرمانروائی در مرآت خیال رخنه بوده با وجودیکه بر قول و فعل طایفه بار کزائی چندان اعتبار نداشت لیکن از کمال تعشق معشوقه سلطنته بفعوای بیت :

رشته در گردنم افکنده دوست میبرد هر جا که خاطر خواه اوست
 موجب خواهش و معروضات سردار محمد عظیم خان درسته یک هزار و دویست و سی و چهار
 مدی منده معه قدری سواران و پیاده و چند عرابه توب از لودیانه بر آمده بقطع منازل
 رونق افزای دیره غازلی خان گردید در آنوقت سردار سمندو خان بامیزائی بنظامت دیره غازلیخان
 م مری بود باولبای دولت مرتکب بی ادبی مقابله گردید لیکن تاب مقاومت نیاورده از روی
 مصلحت وقت فرار اختیار نمود و امنای دولت چند ایام در دیره غازلی خان مانده بانقظام مهمام
 دولت و جمع آوردن سوار و پیاده و سامان جنگ میپرداخت در این اثنا سردار بردل خان
 که از قبل شهزاده کامران از قندهار فراری شده بود مشرف عتبه بوسی اولبای دولت
 گردیده بخلع فاخره سرفرازی یافت و سر کار اشرف از آمدن سردار بردل خان نهایت
 عم آغوش شاهد فرحت و انبساط گردیده بعد از چند مدت سر کار اشرف عالیجاه محمد زمان خان
 خلف سردار اسدخان را بحکومت دیره غازلیخان سرفراز ساخته خود بدولت تشریف فرمای
 سمت بشاور و شهزاده محمد تیمور خلف خود را روانه شکار پور نمود و میر صاحبان سنده
 هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علیخان ناظمان حیدر آباد و عالیجاهان
 میر سهراب خان و میر حسن خان و البان خیر پور با شدراک حال عزیمت و اراده سر کار
 اشرف که باستدعای و صلاح دید سرداران خراسان هر یک سردار محمد عظیم خان
 و سردار دوست محمد خان و غیره برادرانش بخواهی دولت سلطنت روانه خراسان میباشد از آنجا
 که میر صاحبان سنده نظربرعاقبت اندیشی و لحاظ روزیاد شاهی خود را پیش انداخته
 عرض مشعر بر گوناگون تعارف و خدمتگذاری و استدعای روانه گی شهزاده محمد تیمور
 جانب شکار پور بود سر کار اشرف عرض نمودند هر گاه شهزاده موصوف بموجب استدعای
 میر صاحبان سنده از دیره غازلیخان بر آمده بقطع منازل داخل قلعه سبزل سرحد
 میر صاحبان سنده گردید معتبران امیران مدوح بجهت استقبال و بجا آوری خدمات شهزاده
 موصوف مامور شدند و عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان ببلو کزائی در آن ایام سیار
 گنازار حکومت شکار پور بودند هر گاه عالیجاهان مذکور از آمدن شهزاده مذکور آگاه
 شدند گنازار حکومت شکار پور در چشم آنها آزار معتبران گردید و چون موج در با
 در بیج تاب واضطرار آمدند بلکه مانند سپند در مجمر بقراری وطن ساختند فی الجمله جمع
 خوانین بته داران شکار پور هر یک عالیجاه جمعه خان بار کزائی و سعادت مند خان
 الکو زائی و خیر الله خان و مدد خان فوفلزائی و سلطان خان بابری و شاهو کاران شکار پور
 هر یک سینه تندن مل و سیوا سنکه و کلاب رای و غیره پنجابی ها بین خود جمع گردید
 در خصوص آمدن شهزاده مدوح مشورت های کردند و قلم آسادم بدم در عداد تدبیرات غوطه
 میخوردند لیکن فقره از فقرات مدعای مافی الضمیر بر صفحه مصلحت نکارش داده نمیتوانستند
 رفته رفته نمثال این معنی را در آئینه سنجش جلوه گر نمودند که درین بابت با میر صاحبان
 سنده مشورت باید نمود و انکشاف این عقود مشکله موقوف بر رای خردنمای میر صاحبان
 سنده باید گذاشت بیینم که مدبر اندیشه و عقل بالغه میر صاحبان چه فتوای میدهد هر گاه
 آمدن شهزاده کامروای و الانتبار با استصواب و صلاح امیران سنده میباشد پس تدبیرات
 میان همه در خاک باید کرد و اگر نحو دیگر است پس بصلاح و استدعای میر صاحبان

دفع و رفع شهزاده آسان خواهد شد. چون خوانین بته داران و ساهوان شکار یور بر این مصلحت هم اتفاق وهم داستان گردیده عالیجاه جمه خان بار کزائی را که در مراتب عقل و دانائی خود را سرآمد روزگار میدانست پیش میر صاحبان خیر یور فرستادند که تا معلوم نماید که اراده میر صاحبان چیست ؟ از آنجا که آمدن شهزاده محمد تیمور در اصل بموجب صلاح امیران شده بود عالیجاه جمه خان در جنب ملاقات میر صاحبان چندین طومار و رساله تدبیرات مدعای خود خوانده و از هر قسم سخنان بیان نمود لیکن فائده نشده بلکه میر صاحبان عالیجاه جمه خان را با اتفاق معتبران خود بحضور شهزاده موصوف روانه نمودند که در مکان کپو نیکی رفته مشرف سلام شهزاده و الاتبار گردیده مقربان شهزاده عالی تبار بسیار بدلاسی و استمال عالیجاه مذکور برداخته بعد حصول سلام شهزاده عالیجاه جمه خان تمامی سرگذشت را طرف عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان و جمیع خوانین بته داران و شاهو کاران نوشته فرستاده که آمدن شهزاده و الاتبار محض بمصلحت و صلاح امیران شده میباشد. در این صورت ترک شکار یور نمودن و از معشوقه حکمرانی شکار یور مفارقت اختیار نمودن بسا بهتر و مقرون بمصلحت است. عالیجاهان مذکور بعد رسیدن نوشته عالیجاه جمه خان داغ حکمرانی شکار یور بردل گذاشته سینه سوزان ، اشک ریزان ، دست افسوس چون مکس سائیده برفرق حسرت زنان عالیجاه تاج محمد خان روانه سمت خراسان و مقصود خان بمفاصله چهار گروه از شکار یور در اورنگ آباد رفته بر اورنگ حسرت نشسته بعد از چند روز شهزاده محمد تیمور مه سید میر ابوالحسن شاه و دلاور خان پیش خدمت بجمعیت دوصد سواره و بیاده داخل شکار یور گردیده و از طرف امیران خیر یور عالیجاه حمزه خان تال پرود یوان ذل بست رای بجهت خدمتگذاری و دلجوئی و دلاسانی رعایای شکار یور بر کاب شهزاده موصوف حاضر بودند و مبلغ هفت رویه یومیه متصرف میدادند و در جنب جلوس فرمانی شهزاده ممدوح بر مسند حکومت شکار یور تعلیمی خوانین بته دار و شاهو کاران آمده دولت استیلام شهزاده ممدوح حاصل نمودند و از دفتر خانه عاطفت شهزاده فرمان جهانم طاع دلاسانی و استمال بنام رعایای شکار یور و هر خالص و عام شرف صدور یافت و در شهر شکار یور منادی امن امان در هر کوچه و برزق گردانیدند. شهزاده و الاتبار که عین موسم بهار گلزار جوانیش بود و اوقات خود را به گلچینی ریاض عیش و عشرت و کامرانی بسر می آورد و روز بروز گلچهره رخس طراوت تازه میگرفت و در روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید و در باغ های شکار یور هم آغوش شاهد تماشای ونای نوش بود تا مدت هفت هشت ماه مطلق العنان بود از مشرفه حکمرانی شکار یور و گلر خان بری و شان شکار یور حظ هائی میبرد که در این اثنا خبر وحشت اثر هزیمت اولیای دولت از یشاور رسیده که شکر عیش در کامش چون زهر تلخ گردیده و از انتظار اولیای دولت چشم براه و هر نفس نفس های سرد از دل میکشید و ابادی دعاء بدرگام ایزد کبریاء برداشته از ورود اخبار اخبار ای لایه اولت آمین آمین میخواهد .

دربیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و جنگ نمودن

باشاه شجاع الملك در پشاور و هزیمت شاه و چند روز توقف شاه در دره

خیبر، از آنجا آمدن در شکارپور از راه های بیراهی برهنه مونی

سید ولی شاه

هزار داستان قلم خوش رفم در نغمه طرازی این داستان در بوستان بیان چنین خوشنوی میگردد که هر گاه سرکار اشرف از دیره غازیخان برآمده بقطع منازل رونق افزای پشاور گردید و بر تخت سلطنت جلوس نموده بانظام امورات جهاننداری میپرداخت سردار محمد عظیم خان از دارالجنه کشمیر بی نظیر معه جمعیت خزان و حشم روانه پشاور گردیده و عالیجاه عبدالبیارخان برادر خود را در کشمیر گذاشته و سردار موصوف از می دولت کشمیر چنان سرشاری داشت که در وقت سواری فقط سی چهل اسپ بایراق طلا و جل های زربفت و کلمنگی های مرصع در جلو سردار موصوف میرفتند و از خیاب های کلسگون پشمینه و غیره اسباب وسامان که بهرام سردار مدوح بود تعداد آن از تحریر و تقریر خارج و همین اراده داشت که همه دولت وسامان نظر گذار اولیای دولت نموده بخلاع وزارت سرفرازی خواهم یافت و در خدمات اولیای دولت در همه باب جانفشانی نموده حلقه بسکوش و بند به فرمان خواهیم بود لیکن از مشیت حق بیخبر که دهقان فضا و قدر چه نخل های کبنه و بدسلوکی در زمین دلهای طرفین میرویند و مبارز را اده حق چه چیزها بریای مینمایند هر گاه سردار محمد عظیم خان نزدیک یک دو منزل سواد پشاور رسیده و مردم خوانین در سر کار اشرف عرض نمودند که پاس عزت و حرمت سردار محمد عظیم خان در نظر سرکار اشرف و کلماتی و چندی از امراء برای استقبال فرستادن بعید از اشفاق خسروانه و عنایات شاهانه نخواهد بود چونکه سردار موصوف از نظر الطیاف سرکار اشرف بخلاع فاخره وزارت دولت سلطنت سرفرازی خواهد یافت در صورت اقبال این التماس ما هواخواهان دولت یسکی نبکنامی و بلند همتی سرکار اشرف و دیگر خوشنودی خاطر و سرفرازی سردار موصوف خواهد شد و در امور دولت سلطنت مجوز این نسحو کارهای مقرون مصلحتهاست از آنجا که سرکار اشرف همیشه جرعه نوش باده خود پسندی بود حرف مصلحت و خیر اندیشی دیگری از امراء گوش ندادند بامراء خود جواب داده که هر گاه سردار محمد عظیم خان خود را از خدمتگذاران و جان فشاران سرکار اشرف میدان پس استقبال چه احتیاج، خانه دولت سلطنت همه از خود اوست باید که با همه اسباب دولت کشمیر برابر خود را به آستان ملک بیان رسانیده دولت عقبه بوسی حاصل نماید. بعده نوازش او اختیار سرکار اشرف میباشد هر چند خوانین درین باب بارها عرض کردند لیکن بدرجه اجابت و اقبال نرسیده از توسن سرکش استبداد خود فرو نیامد در این صورت دانسته سردار محمد عظیم خان شده که اول بسم الله غلط هنوز شاه بی سرو سامان و در ابتداء کار که تا حال جلوس فرمای تخت سلطنت نگر ندیده چنین روش کم التفاتی مفرمایند و در عین سلطنت که خمخانه غرور است چه نحو گل هائی از اهتزاز نسائم بی مهری

سرکار اشرف نسبت ما هوا خواهان متبسم خواهد شد. رفته رفته از آهنگ نو ازان ساز
فضا و قدر از طرفین قانون ناساز گاری و عناد در نوای آمده سردار محمد عظیم خان
عالیجاه مهرعلی خان میراخور خود را بجمعیت لشکر در مقابل سرکار اشرف مامور نمود
چون موسم بهار بود اکثر اسیان عمله فعله سرکار اشرف بجهت خسیل خوری دردهات
گرد و نواح پشاور رفته بودند هر گاه اولیای دولت ازین شراره فساد آگه شد لاچار
بجمعیت معدوده موجوده سوار و پیاده از بالا حصار پشاور فرود آمده رفته در میدان جنگ
پای بردلی افشوده جنگ جنگ را در نوای آورده و پیادگان بلتن در اضراب انواب
و تفنگ ها در جستی و چالاکی برق شتاب بودند لیکن از برق آسمانی خبری نداشتند که
شعله افروزان فضا و قدر در عین شعله افروزی جنگ شراره آتش در بارود خانه سرکار
اشرف افتاده و دبه های باروت را شعله آتش گرفته بنحوی صداه ها بلند گردیدند که
گویا از فلک رعد بر زمین رسیده و از بس دود بارود راه شش جهات بنظر نمی آمده و اکثر
پیاده گان شاه چون کاغند بادی بر باد رفتند. مهرعلی خان میراخور این حالت دیده و
صداهای دبه های بارود شنیده متحیر مانده که آیا این چه ظلم بازی است و بیای خود را
از کار زارست گرفته چون بعد سوختن آتش خانه بارود شاه براسپ خرد سوار و فیل
کرد اروح نهاد دره خیبر گردیده بعد از ساعتی که غبار دود فرو نشست میراخور مذکور
دید که میدان جنگ صاف افتاده بده رفته توپخانه شاه و غیره سامان بدست یغمای خود
آورده و در تعاقب سرکار اشرف مبطنی راه رفته و اسیان خود را دو انید لیکن بر گردش
نرسید پس گردید و سرکار چون برق شتابان خود را در کوهستان خیبر رسانیده چند ایام
در کوهستان خیبر توقف گرفته هر چند سردار محمد عظیم خان جهت بدست آوردن شاه
بطایفه خیبریان تلاش نموده ندادش هر گاه سردار موصوف از دره خیبر عبور نموده داخل
کابل گردیده بعد از دو سه ماه خیبر رسید که خطه کشمیر جهت نظیر را خالصه و نجات سنگه
فتح نمود و عبدالجبار خان فراری شده داخل کابل گردید. سردار محمد عظیم خان ازین
معنی در عظیم غم و الم مبتلا گردیده و کشت آتشوسل سلی ما نید. و چون مکس بر سر ندامت خود
میزد و از دست جبر جبار خان فریادهای می کرد که ای جبار اینچه جبر کردی که ملک
کشمیر از دست دادی لیکن با تقدیر رب فدیر چه تدبیر (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید)
چون خالصه سنگه این تمامی ملک های کشمیر و پشاور و غیره که گرفته بود بشرب شمشیر که
چندین هزارهای فوج لشکر خود را در میدان معارک بر باد داده و شرح جنگهای خالصه سنگه
دفتری علیحده میخواهد. غرض ولایت کشمیر در نزعت و صفائی بی نظیر و مجل عیش و تماشائی
میباشد دیده مردم تماشای بین از نظاره آن محو حیرت میشوند. بهشت برین را با اوچه
مشابهت و روضه جنت را با اوچه نسبت :

بچشم کم نبینی ملک کشمیر که صد فردوس پیشش خوشه چین است

لیکن دولت کشمیر عجب تاثیر دارد در هر خانه حا کم راه یافته خانمان او را بر باد فنا داده
چندین ناظمان کشمیر خراب و بر باد گردیده خرابی بنیاد سردار محمد عظیم خان از دولت
کشمیر بعمل آمده و بنیاد سلطنته خالصه و نجات سنگه که
در عقل نه می آمد از دولت دخل کشمیر منهدم ساخته بر باد رفت



(۱۹۱۱)

زره پوش و شمشیر ها آخته بیا بوند با لای ما قا خته
 کمون ایمنی شرط تدبیر نیست درین مهلکه جای قا خیر نیست
 شکار با ندا زه جستن است بزن ورنه بهر چه بنشستن است
 شنید این سخن لانه جنگی تمام که آموختی بود پشتو کلام
 زبان بست از گفتگوی وستیز ز جا جست فارو هند در گریز
 بد امان او اکبر نیک بزم دست و بنشاند بر جای خویش
 بخاک آنچنان کوفت ضرب سرین که در جنبش آمد سرا سر زمین
 بگفتش که بنشین کجا میروی بمان تا سخن سر بسر بشنوی
 هنوزت حدیثی که پرسیدت نپر سیده ام از چه ترسیدن است
 ولی لانه جنگی رهائی زبند همیخواست چون صید اندر کمند
 دران کشاکش از سرداغ و درد طماچه زدن را بسی سعی کرد
 ولی آن سیه دل خروشی نکرد بفر باد چقماق گوشه نکرد
 نیامد برون ز آهن تیره رنگ شر هر قدر در زده سر بسنگ
 طماچه که از بهر جان حسود فرنگی بصد کینه پر کرده بود
 بکف داشت اکبر بر آورد وزد فلک گمت بد خواه را این سزد
 قناز تا که دشمن آمد

چو دشمن سر خاک خوارى فکند
 بر آورده تیغ آن یل زور مند
 بر بده سرش باز ز خم دگر
 بچالاک دستى بزد بر تر بور (۱)
 برش چون ز کف رفته چوکسان فتاد
 سرش همچو گوئی بمیدان فتاد
 بگر دون چنان موج خون سر کشید
 که شیر فلک سر بسر در کشید (۲)
 در آن دم که بو دند ما نند شیر
 بهم در کشا کش دو مرد دلیر
 رسیدند ترکان جنگى فر از
 شده آب از بیم ر خشنده تیغ
 نجنبید یکن نه سر بر فراشت
 نه یارا که نازد کسی سوی جنگا
 دلیران کسا بل چو شیران تر
 ببر دند با لاشه سر کسان
 چنان کشتگانرا کسان ودوان
 بیابو بختند آند و سر کش پیا
 بدیگر دوتن زنده در گور جای
 زشادی چندن کپیل آمدن بجوشن و مطالکه شد قهقهه چینیا نرا بگوش
 دهل آمد از شادمانى بجوشن و مطالکه شد قهقهه چینیا نرا بگوش
 فتیله چو این مرده در گوش توپ
 فغان چار یاری کشید از حصار
 بگوش فلک گشت جوش شلک
 بده ساقى آن آب یا قوت رنگ
 مکن سرد مهرى طلب گرم شد
 چو شد قصه لانه جنگى بسر
 کنون گویم از اکبر شیر مرد
 بر آورد تیغ آن یل زور مند
 بچالاک دستى بزد بر تر بور (۱)
 سرش همچو گوئی بمیدان فتاد
 که شیر فلک سر بسر در کشید (۲)
 بهم در کشا کش دو مرد دلیر
 شده پای شان بسته از تر کتاز
 چو از تاب برق در خشنده تیغ
 تو گفتى که جان در بدن کس نداشت
 نه زهره که در کف بگیرد تفنگ
 گرفتند پس ماندگان دگر
 بمنزل لکه (۱) خوشتن پیا کسان
 که صید گر انرا هنر بر جوان
 پیا زارها تن جدا سر جدا
 نمودند یعنی که زندان سراى
 شد قهقهه چینیا نرا بگوش
 دهل آمد از شادمانى بجوشن و مطالکه شد قهقهه چینیا نرا بگوش
 فتیله چو این مرده در گوش توپ
 فغان چار یاری کشید از حصار
 بگوش فلک گشت جوش شلک
 بده ساقى آن آب یا قوت رنگ
 مکن سرد مهرى طلب گرم شد
 چو شد قصه لانه جنگى بسر
 کنون گویم از اکبر شیر مرد

۱- باید مطابق دیگر جاها ترر خوانده شود تا وزن برابر باشد.

۲- تصحیح خ، که شیر فلک سر بخون در کشید.

۳- د د سوی منزل